خراسان شمالی
روزنامه سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی خراسان شمالی

دختری زیر آوار کاخ رویاها

صدیقی

عکس خیالی او را به تله انداخت. در خیال واهی خود می خواست اعتبار و عزتی برای خودش کسب کند اما برعکس سرافکندگی نصیب اش شد. بدون فکر و با ساده اندیشی از خانه فرار کرد تا به رویایش جامه عمل بپوشاند اما در سراب گیر افتاد.

مدام در خانه تنهاست و با پدر و مادرش سر ناسازگاری دارد. به خاطر برخی مشکلات ترک تحصیل می کند و همین ماجرا باعث اختلاف زیاد بین اعضای خانواده می شود. دختر جوان که حوصله اش سر می رود وارد فضای مجازی می شود تا با گشت زدن در داخل کانال ها وقتش را پر کند و گذشت زمان او را اذیت نکند. او می گوید: بعد از این که ترک تحصیل کردم مادرم مدام به من سرکوفت می زد که چرا با کنار گذاشتن درس و تحصیل ام خواستگارها را از خودم دور می کنم و دیگر خیلی سخت می توانم شوهر مناسبی گیر بیاورم. آن قدر این جملات مادرم روح و روانم را خراش داد تا این که تصمیم گرفتم با روش خودم شوهر ایده آلم را پیدا کنم تا زخم زبان خانواده ام تمام شود. با این خوش خیالی که می توانم آینده ام را بسازم یک روز در داخل یک کانال در فضای مجازی با یک پسر غریبه آشنا شدم. او مدام خودش را فرشته نجات من معرفی می کرد و با گذاشتن انواع عکس های زیبا در کنار ماشین های گران قیمت بدجوری هوش از سرم پرانده بود و در خیالم فکر می کردم که پرنده خوشبختی روی شانه هایم نشسته است. دختر جوان که فریب عکس های زیبا اما در عین حال تقلبی پروفایل پسر حیله گر را خورده بود شروع به بهانه گیری در نزد پدر و مادرش می کند تا درخواستش را با آن ها در میان بگذارد.

مادرش بعد از شنیدن ماجرا او را نهی می کند که از ادامه ارتباط با پسر غریبه پرهیز کند چون آن ها دختر به فرد غریبه نخواهند داد. دختر جوان بعد از این اتفاق نه تنها ارتباطش را با فرد غریبه قطع نمی کند بلکه آن را پررنگ تر هم می کند تا جایی که از سیر تا پیاز زندگی خودش را برای پسر به ظاهر عاشق پیشه تعریف می کند.

مدتی از این ماجرا می گذرد تا این که دختر با پیشنهاد عجیب پسر غریبه مواجه می شود. دختر می گوید: پسر غریبه که خودش را دلباخته من معرفی می کرد با چرب زبانی از من خواست که از خانه فرار کنم و نزد او بروم. ذهنم هنگ کرده بود و نمی توانستم تصمیم درستی بگیرم.

یک دلم می گفت از خانه فرار کنم تا به عشق ام برسم و یک دلم می گفت دست نگه دارم چون عاقبت بدی دارد. مدتی ذهنم درگیر پیشنهاد پسر غریبه بود تا این که یک روز بالاخره دلم را به دریا زدم و راه اول را انتخاب و با برداشتن شناسنامه ام از خانه فرار کردم و راهی دیار غربت شدم. دختر فریب خورده به زادگاه پسر غریبه که یک شهر ساحلی است، می رود تا در خیال واهی خود به مرد رویاهایش برسد.

بعد از این که دختر سر قرار می رود داستان عوض و با دیدن پسر غریبه از تعجب میخکوب می شود. دختر ابتدا فکر می کند اشتباهی رخ داده چرا که تیپ و اوضاع مالی پسر شباهتی به فردی که در فضای مجازی دیده بود، ندارد. پسر غریبه چرب زبان وقتی می بیند دختر متوجه فریب و حیله او شده است با ترفندهای مختلف از جمله ترساندن، او را مجاب به ماندن در نزد خود می کند. او با چشمانی گریان تعریف می کند: زمانی که سر قرار حاضر شدم با دیدن مرد رویاهایم شوکه و تازه متوجه شدم آن عکس ها و خودروها بازی بوده و پسر غریبه یک فرد با تیپ معمولی و کارگر یک شرکت خصوصی است و از ماشین و خانه لوکس هم خبری نیست.

کاخ رویاهایم ناگهان فرو ریخت و در یک دوراهی سخت گرفتار شدم چون از یک طرف گیر یک آدم حقه باز افتاده بودم و از طرفی از برگشتن به نزد خانواده ام واهمه داشتم. پسر غریبه با ترفندهای مختلف چند روزی مرا نزد خود نگه داشت و از من خواست برای رد گم کردن به خانواده ام پیام بدهم که در یک شهر زیارتی هستم و به زودی بازخواهم گشت. دختر جوان چند روزی گرفتار پسر هوس ران می شود و به دنبال راه گریزی می گردد تا از آن خانه فرار کند و دوباره زیر چتر حمایتی خانواده اش قرار گیرد.

روزی بعد از این که پسر حیله گر از خانه خارج می شود به سرعت از آن محل پا به فرار می گذارد و خودش را به پلیس معرفی می کند. زمانی که خانواده اش متوجه اصل داستان می شوند خودشان را به دختر در تله افتاده می رسانند. بعد از آن با شکایت از پسر شیطان صفت خیلی زود او در چنگال قانون گرفتار می شود اما بعد از آن تازه کابوس های دختر گرفتار شروع می شود.

او می گوید: زمانی که توانستم از دست پسر غریبه فرار کنم خانواده ام متوجه شدند و با خفت و خواری به زادگاهم برگشتم. من خوش خیال که می خواستم با فرار از خانه و رسیدن به مرد پولدار و خوش تیپ آبرو و اعتباری برای خودم دست و پا کنم، برعکس خفت و خواری نصیب ام شد و این ماجرا باعث شد دیگر فریب ظاهر افراد را نخورم تا این گونه دچار مشکل نشوم.

یک سبد میوه تلخ، هدیه پدر زن

صدیقی- اختلاف و مشکل ما از جایی شروع شد که به صورت موقت بیکار شدم. بعد از این اتفاق پدر خانمم دخالت هایش را آغاز کرد تا جایی که اختلافات زناشویی ما چند برابر شد و رفته رفته زندگی مشترک مان به سمت جدایی سوق داده شد.

این بخش هایی از صحبت های مردی جوان است که منتظر رسیدگی به دادخواست طلاق از سوی همسرش در دادگاه خانواده است. بنا به گفته های مرد خانواده، ماجرا از این قرار است که همسر وی خیلی به ظاهر مسئله اهمیت می دهد و مدام انتظار دارد که شوهرش به بهانه ای برایش کادو بخرد و او را به اصطلاح «سورپرایز» کند.

برخلاف زن، شوهرش زیاد اهل این ماجراها نیست و فقط خریدن کادو را به روز تولد همسرش اختصاص می دهد.

همسرش اصلاً مشکل و توقع خودش را با زبان به مرد خانه نمی فهماند و فقط با رفتارهای غرورآمیزش سعی می کند ناخشنودی اش را ابراز کند اما شوهرش اصلاً متوجه داستان نمی شود و راه خود را ادامه می دهد.

این ماجرا مدتی ادامه پیدا می کند و رفته رفته رابطه بین این زوج جوان سرد می شود و مانند آتش زیر خاکستر منتظر وزش یک نسیم می ماند. شوهر خانواده سر یک ماجرا کارش را از دست می دهد و بعد از آن از صبح تا شب به دنبال پیدا کردن کار راهی خیابان ها می شود تا شاید از این مخمصه خلاص شود. زن جوان بدون اطلاع به شوهرش پدر و مادرش را به خانه اش دعوت می کند. مرد جوان وقتی ناامید به خانه برمی گردد با دیدن پدر و مادر همسرش شوکه می شود.

بعد از احوالپرسی، پدر همسرش بدون مقدمه لب به اعتراض باز می کند که چرا دامادش به خواسته دخترش توجهی ندارد و بیکار و سرگردان در داخل خیابان ها پرسه می زند.

مرد جوان با شنیدن این جملات غافلگیر و بگو مگو شروع و این اتفاق سرآغاز مشکلات بعدی زوج جوان می شود.

مرد جوان می گوید: بعد از این که با پدر همسرم بحث ام شد قهر و جنجال بین من و همسرم زیاد شد. پدر همسرم کاملاً رابطه اش را با ما قطع کرد و همسرم هم بعد از این ماجرا هر بار بهانه می گرفت، بعد از کلی جنگ و جدل از خانه قهر می کرد و راهی خانه پدرش می شد. مدتی این داستان ادامه پیدا کرد تا این که آخرین بار همسرم بعد از این که با هم بحث کردیم و به خانه پدرش رفت، دیگر برنگشت.

چند ماه منتظر برگشتن همسرم شدم و با پا درمیانی بزرگ ترهای فامیل هم موفق نشدم او را قانع کنم تا این که یک روز با دادخواست طلاق او غافلگیر شدم.

همسرم اصلاً حاضر نشد به تلفن هایم جواب بدهد چون به شدت تحت تاثیر حرف های پدرش قرار گرفته بود. به ناچار به دادگاه خانواده آمدم تا ببینم می توانم همسرم را برای بازگشت به خانه مجاب کنم یا این که باید راه جدایی را در پیش بگیرم.

عبرت

مواظب شوخی هایتان باشید

اورژانس سکته آور

صدیقی- مزاحمت تلفنی یک فرد ناشناس با درخواست اورژانس برای یک مرد روستایی، مادر خانواده را تا حد مرگ پیش برد. فردی ناشناس برای سرگرمی شبانه اش اقدام به درخواست اورژانس صوری برای کمک به یک فرد روستایی کرده بود و برای مادر خانواده با رو به رو شدن با خودروی اورژانس اتفاق عجیبی افتاد. بنا بر اظهارات فرزند زن دچار حمله قلبی شده، ماجرا از این قرار است که شبی مرد روستایی بی خبر از همه جا خوابیده بود و یک ناشناس از طرف او با دادن مشخصات و آدرس خانه اش از اورژانس کمک می خواهد. عوامل اورژانس بنا به وظیفه ذاتی خود راهی روستا و مقابل خانه به اصطلاح بیمار حاضر می شوند. زمانی که نیمه شب اورژانس جلوی خانه مرد روستایی از همه جا بی خبر حاضر می شود، مادر مرد روستایی که نزدیک خانه پسرش زندگی می کند متوجه حضور اورژانس جلوی خانه پسرش می شود و هراسان خود را به محل می رساند. زن میان سال به خیال این که اتفاق ناگواری برای فرزندش افتاده، دچار شوک و حمله قلبی و ماجرا عوض می شود. بعد از گذشت چند دقیقه از حضور اورژانس، مرد روستایی هراسان جلوی در خانه می رود و بعد از آن متوجه اصل داستان می شود. عوامل اورژانس به جای مرد روستایی، مادر او را به یک مرکز درمانی منتقل می کنند و او را از مرگ نجات می دهند. مرد روستایی می گوید: البته به خاطر این اتفاق ناپسند شکایت کردیم تا فرد ناشناس شناسایی شود و به سزای عمل اش برسد تا دیگر دست به چنین رفتار خطرناکی نزند.

شوک

روباه پُر رو

صدیقی- یک روباه بعد از پاتک زدن به الونک مرغ ها در حین فرار صاحب مرغ ها را هم ترساند به طوری که مرد خانواده از شدت ترس با سر شکسته بی هوش شد. مرد روستایی دچار حادثه در این باره گفت: یک شب با صدای مرغ ها از خواب بیدار شدم و در تاریکی به دنبال علت ماجرا رفتم. زمانی که در الونک مرغ ها را باز کردم ناگهان در تاریکی با صدای ترسناک یک حیوان وحشی رو به رو شدم و از شدت ترس پا به فرار گذاشتم که در مسیر سرم به یک مانع چوبی برخورد کرد و بعد از آن بی هوش روی زمین افتادم. بعد از این اتفاق همسرم متوجه ماجرا شد و سراغم آمد و بعد از چند دقیقه مرا به هوش آورد. بعد از این ماجرای ترسناک که سرم شکست، متوجه شدم آن حیوان وحشتناک یک روباه بود که با صدای عجیب اش مرا تا حد مرگ ترساند و سکوت شب را شکست.

کشف ۲۸ کیلو تریاک در مانه و سملقان

حدود ۲۸ کیلو تریاک در مانه و سملقان طی عملیات غافلگیر کننده پلیس کشف و ضبط شد.به گفته فرمانده انتظامی مانه و سملقان، کشف این میزان مواد مخدر در پی ارسال گزارش هایی مبنی بر نگهداری مواد مخدر توسط یک نفر در اوزان بالا رخ داد. سرهنگ «علی رختیانی» افزود: در پی شناسایی متهم این پرونده مأموران پلیس موفق شدند طی یک عملیات غافلگیرانه متهم را دستگیر و مواد مخدر جاسازی شده را کشف کنند.

منتخبی از تصاویر دانش آموزان نمونه سال تحصیلی ۹۸-۹۷

دبستان پسرانه شهید یزدانی ینگه قلعه بجنورد

با سپاس از همکاری صمیمانه مدیریت محترم: آقای حسین مالکی و تشکر از زحمات معاونین ساعی و همه ی معلمین عزیز

منتخبی از تصاویر دانش آموزان نمونه سال تحصیلی ۹۸-۹۷

دبستان مقداد کلاغ آشیان بجنورد

دبستان غیردولتی اسوه

با کادری مجرب

ز ۱۷ شهریور شمالی ۱ خیابان شهید نوریان مقابل دبیرستان دانش

۳۲۴۱۲۵۱۵

با سپاس از همکاری مدیریت محترم: جناب آقای حسنعلی وحیدی

منتخبی از تصاویر دانش آموزان نمونه سال تحصیلی ۹۸-۹۷

دبستان پسرانه جنت بجنورد

دانش آموز نمونه

مهدی منفردی

کلاس پنجم

دبستان شهید منفردی

روستای خندقلو بجنورد

با سپاس از مدیر امورکار مدیر

جناب آقای علی صفری

با سپاس از همراهی موسس فرهیخته: حاج سید حسین میری وحید، مدیر ارجمند: خانم عصمت فرخی نوبهاری و معلمین دلسوز

منتخبی از تصاویر دانش آموزان نمونه سال تحصیلی ۹۸-۹۷

دبستان پسرانه غیر دولتی اسوه بجنورد

با سپاس از همراهی مدیر فرهیخته: جناب آقای اصغر انصاری مود،معاونین معزز و معلمین دلسوز و مهربان

۰۹۸۱۰۸۳۰۶